

بآن رسد از حرکت باز می‌دارد و بی‌روح و خشک و باطلش میگرداند. هشدار این آیه: - یا ایها الذین آمنوا - برای همین است که قصدی امدادکننده و پرورش دهنده که همان نیت و توجه بخدا است، قطع نشود و بخود بینی و ریاء برنگردد، تا در اثر آن به منت و آزارش برانگیزد. اینگونه صدقاتیکه بسبب خودنمایی و ریاکاری باطل شود، مانند انفاق کسیست که از ابتداء انگیزه‌اش ریاء بوده: *الذی ینفق ماله رثاء الناس* - افراد «الذی» پس از خطابه‌های جمع‌اشعار به افراد وجدائی ریاکار از جمع دارد. گرچه خود را در جمع بنگردد. ریاکاری و خودنمایی در انفاق، خود شاهد بی‌ایمانی بخدا و آخرت است: *ولا یؤمن بالله والیوم الآخر* - زیرا خودخواهی و خودگرایی، با خداگرایی و برتراندیشی سازگار نیست. آنکه ایمان و گرایش بخدا و آخرت دارد، از خود و چشم‌انداز محدود زمان و مکان خود بیرون آمده و نیت و عملش ناشی از دید وسیع خداشناسی و جهان بینی و آخرت اندیشی می‌گردد. *لا یؤمن*، که بمعنای استمرار ایمان است، بجای «*لم یؤمن*» که خبر از گذشته است، دلالت به دوام بی‌ایمانی دارد، پس میشود که ایمانی باشد و با کار ریاکارانه ایمانش قطع شود. و نیز ریاء خود به سوی بی‌ایمانی و کفر میکشاند. تمثیل و تصویر مشهود آنکه بر ریاء انفاق مینماید و پایه ایمانی ندارد و یا آنکه انفاقش را با منت و اذیت باطل میکند چنین است:

فمثلکم مثل صفوان علیہ تراب فاصابه و ابل فترکه صلباً لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و ان الله لایهدی القوم الکافرین - مثله، راجع به - *الذی ینفق ماله رثاء الناس* - و در ضمن تمثیلی از مشبه است: آنکه صدقاتش را بسبب منت و اذیت باطل کند، چون کسیست که به ریاء انفاق نماید، پس مثل این - و آن - چون سنگ سخت و لغزایست که بر آن اندک خاکی باشد پس باران تنیدی بآن رسد که بجای رویاندن، همان *انک خاک* را و آنچه در آنست، پراکنده کند و آن سنگ را خشک بجای گذارد. این تصویر کوتاه و سریع، نمایشی از درون تحجر یافته و سخت شده و اعمال ریاکاران و خود نمایان است: اینها که ایمان و اندیشه عمیق و شعور و نیت خدائی ندارند قلب و درونشان چون سنگ سخت خارا است که ریشه گیاه و آبی در آن نفوذ ندارد اعمال و انفاقشان چون *خاک اندک* و بیمایه است که سطح آن سنگ را فراگیرد و بپوشاند و فریب دهد. آن توجهات و

عوامل الهی و اجتماعی که مانند حوادث طبیعی و باران پر آب زویش دهنده است ، چون بآن رسد ، بجای حرکت و پرورش ، آن عمل ریاکارانه و فریبنده را مانند همان خاک و بندر سطحی پراکنده کند و همان چهره خشک معنوی و قلب نفوذ ناپذیر را که چون سنگ سخت بجای مانده آشکارا گرداند: **فترکه صلداً - لا یقدرون علی شیء مما کسبوا -** : از کار و کوشش خود ، برجیزی دست نمیابند و بهره ای نمیبرند - لا یقدرون ، بجای «لا ینتفعون» اینگونه معنا را میرساند و ضمیر جمع راجع به الذی ینفق ... باعتبار معنای جمع ، و یا جمیع انفاق کنندگان ریاکار و منت گذار و مردم آزار است . اینها که در حساب خود بینی و در سایه او هام بسر میبرند و دریچه های هدایت را بروی خود بسته اند ، دچار چنین کفری شده اند و خدا کافران را هدایت نمیکند گرچه پر تو هدایت عام خداوند همه را فرامیگیرد : **والله لا یهدی القوم الکافرین**

ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و کتبیتا من انفسهم کمثل جنة یربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعیفین فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر - اضافه اموالهم ، دل بستگی و پیوستگی مال را به منفق مینمایاند : مال را انفاق میکنند که مورد علاقه و در واقع از آن آنها باشد . ابتغاء ، بمعنای کوشش در طلب و یافتن است . مرضات الله ، اگر بمعنای «رضای الله» باشد ، اشعار به زمان و مکان نیز دارد . و شاید خالص بمعنای زمان و مکان «محل» و نیز متضمن کثرت باشد : آنانکه اموال خود را انفاق میکنند تا با کوشش و تلاش ، هر چه بیشتر رضایت خدا باموارد آنرا دریافت دارند . تثبیتاً نیز دلالت بر تکثیر ثبات دارد: در حالیکه با خلوص در انفاق هر چه بیشتر خود را ثابت و پایدار میدارند . در مقابل آنانکه با انفاق ریائی و موزیانه ، در حال بی ثباتی و اضطراب و تضاد روحی بسر میبرند . این مفهوم متناسب با حال و یا مفعول مطلق بودن تثبیتاً ، برای فاعل ینفقون است . ظاهر این است که تثبیتاً با عطف به ابتغاء مرضات الله هر دو مفعول له و بیان غایت برای ینفقون است و - من انفسهم ، منشأ تثبیتاً را میرساند یعنی : تثبیتی که ناشی از نفوسشان و برای نفوسشان باشد . بنابراین ، ابتغاء مرضات ، مفعول له حصولی و - تثبیتاً ، تحصیل یا هر دو تحصیل یا حصولی باید باشد : همینکه ابتغاء مرضات الله خود حاصل یا تحصیل شد ، تثبیت نفس ، تحصیل یا حاصل میشود

و هر چه گذشت و انفاق در راه خدا و برای مرضاتش ادامه یابد ، نفس اثر پذیر ، از تأثیر و نفوذ حب مال بیشترها میشود و با اتکاء به قوای معنوی خود ، بیشتر ثبات مییابد و هر چه محبت مال و خودداری از انفاق سختتر شود ، تزلزل نفسانی بیشتر میگردد . زیرا حال خود اعتباری ناشی از ماده اشیا و نموداری از آنست و چون هر پدیده مادی پیوسته متغیر و ناپایدار میباشد ، شخص پیوسته بآن ، و نفس ترکیب شده ، با آن نمیتواند ثبات و اطمینانی داشته باشد . چنانکه تغییرات اعتباری و زیرورو و بالا و پائین شدن مال ، متکی بآنرا - مانند سر نشین قایق سبک و در میان دریای طوفانی - پیوسته دستخوش امواج میدارد . افراد و اجتماعیکه بجای اتکاء بر سرمایه های معنوی و ذاتی ، متکی بمال و سرمایه مادی شدند ، بمقیاس نوسان و بالا و پائین شدن ارزشها و تغییر بورسها ، خود در حال نوسان و بالا و پائین شدن است . خانه مجلل بر جلالش میافزاید و در ماشین نو و گران ، خود را سرفراز و گران قیمت میپندارد ، چون لباسش نو شود سرش بالا میرود و چون کهنه باشد سرفکننده است چون ساعتش بشکند و ساختمانش ویران شود و ملکش را سیل برد ، دلش میشکند و هستیش ویران میشود و خودش را در معرض سیل مینگرد . راه تثبیت نفس و احراز شخصیت مستقل - برای انسانیکه اینگونه با مال پیوند و ترکیب یافته - همین انفاق با اخلاص و بدون نظر بیاداش دنیوی است . لازمه اینگونه انفاق ، ایجاد رابطه تولید و حاکمیت بر مال و قطع رشته های علاقه حاکم و نافذ مال میباشد . مانند جنین رسیده که هر چه رگها و پیوندهایش با رحم مادر قطع شود ، اتکانش به قوا و جهازات بدنی خود بیشتر میشود تا مولودی قائم بخود و جهاز نفس و تغذیه خود میگردد . شخص انفاق کننده ، پیوسته در رحم طبیعت پرورش مییابد و از آن میگیرد و میدهد و بتدریج پیوند و ترکیب خود را قطع میکند تا مولود مستقل و تثبیت شده ای گردد و پبای قوای ذاتی خود بایستد و حاکم بر طبیعت و مال شود و استعداد های درونی و انسانیش رویش یابد : *ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبتاً من انفسهم کمثل جنه بر بوه اصابها و ابل فانت اکلها ضعفین* - این تمثیل کوتاه و روشنی از چنین منطقی است تا از تعبیرات عمیق و فشرده آن ، هر که هر چه میتواند درباره وضع معنوی و آثار عمل او تصویر نماید و بیاندیشد : او از جهت مایه حیاتی و رویاننده

ایمان و پیجوئی مرضات الله و تثبیت نفس و آنچه از بهر مها و آثار خیریکه از درویش
 میروید ، همچون باغ خرم و انبوهیستکه به سرزمین برآمده و پرمایه ای پیوسته و در آن
 ریشه دوانده باشد - بر بویه ، بجای «علی ربوة» اینگونه پیوستگی و اتصال را می رساند...
 این شرائط و علل نفسانی و درونی مبنای تحرك و رویشدهنده تکامل است و علل و شرائط
 بیرونی آنرا هر چه کاملتر و مثمر تر میگرداند ؛ اصابها و ابل ، تمثیل همان شرائط
 بیرونی و یا با مساعدت شرائط درونی است - از عنایات حق و استعداد های فطری خلق -
 که چون باران رحمتی سرشار سراپا و تا ریشه های آنرا فرامیگیرد و سیرایش میکند .
 فعل اصاب و لغت و ابل ، همین معنا را می رساند . از چنین نفوس ، که چون سرزمین
 بلند و خرم و در معرض نور و هوا و ریزش باران است ، استعدادها جوشان و سرچشمه
 خیر و محبت و فضیلت روان میشود و افراد خشک و پراکنده را رشد و پیوند و برومند
 میگرداند و بهره هایش بمقیاس کشتزارهای فکری و اخلاقی متعارف ، همی تصاعد مییابد
 و دو برابر و چند برابر میگردد . همان و ابل که آن سنگ سخت را خشک بجای گذارد
 « فتر که صلداً » چون به چنین ربوة ، باردهمی افزاینده است : فانت اکلها ضعفین - و اگر هم
 گاهی شرائط بیرون و عوامل محیط ، امداد کاملش ننمود و چون باران تند و پرمایه
 بر ریشه ها و بندرهایش نرسید ، چون شرائط درویش کامل و مددکار است ، خشک و
 پژمرده نمیشود و همان مایه حیاتی که چون شبنمی بآن میرسد ، زنده و روینده اش
 میدارد : فان لم یصبها و ابل فطل - بتقدیر « فیصیبهاطل » - باین فعل ، تصریح نشده
 تا ثبات را برساند ؛ پس اگر باران تند بآن نرسد همان شبنم و رطوبت ، بس است .
 و بهر صورت خشک و بی ثمر نمی ماند تا شرائط مساعد شود و بر رویشش بیافزاید . برتر
 از این شرائط درونی و بیرونی ، دید و توجه نافذ خداست که باختلاف نیات و کیفیت
 اعمال ، شرائط را تغییر میدهد و نتایج را بیارمی آورد ؛ والله بما تعملون بصیر - بصارت ،
 دید نافذیست که درون اشیاء را مینگرد .

ایود احدکم ان لکون له حنة من نخیل و اعناب تجری من تحتها الا نهار له فیها من کل

۱ - بگفته یکی از مردان پر خروش شرقدود ؛ علل درونی مبنای تحولات و تکامل است و
 علل بیرونی شرط تکامل و بصارت دیگر ؛ علل بیرونی باعتبار علل درونی مؤثر واقع میشود .

الثمرات واصابه الکبروله ذریة ضعفاء فاصابها اعصارفیه نارفا حترقت کذا لک یبین الله لکم
 الآیات لعلکم تنفکرون - پس از تمثیلهائیکه برای نمایاندن آثار دو گونه انفاق در این
 آیات آمده ، این استفهام انکاری و اعجابی و تمثیل مرکب ، حال و عاقبت روزگار
 انفاقکننده ابرا مینمایاند که چون کشت و کار انفاقش بشمرسد و آینه‌اش را امیدبخش
 نماید ، ناگهان و هنگام ناتوانی و نیازمندی ، آفتی سخت - چون منت و اذیت - بدان
 زند و محصول کوششهای عمرانه‌اش را نابود و خاکسترگرداند . ایود احدکم ۱۹ برای
 هشیاری و چشم‌گشودن بچنین پایانست . یود ، شدت علاقه و آرزوی امیدبخش را
 میرساند . خطاب احدکم ، برای آنستکه هر که برای خود چنین تصویری نماید و آنرا
 در خود احساس کند . ان تکون له جنه ، تکوین و پایه‌گرفتن چنین باغستان خرم و
 مثمیری را مینمایاند . من نخیل و اعناب ، بیان نمونه‌هایی از ثمرات پرمایه و سودمند
 است . از این رو که تنه و الیاف و برگهای نخل خود نیز سود بخش است ، نام جدائی
 از میوه‌اش دارد و بهمان نام «نخیل» یادآوری شده . و چون سود دیگر میوه‌دارها
 بیشتر همان میوه است بنام آن خوانده میشوند . تجری من تحتها الانهار ، باغ سرسبزی
 را مینمایاند که چون پیوسته جویهایی در آن جاریست خشک نمیشود . له فیها من کل
 الثمرات ، نعمیم بهره‌آوری و سود بخشی است که هر گونه ثمراتی از آن باغ برایش
 هست و یا بوسیله آن جلب میشود . واصابه الکبر ، نمودار مالک چنین باغیست که تصویر
 شد : چنان سالخوردگی او را فرا گرفته و بهمغز و استخوان و قوایش رسیده و پیری
 زده شده که دیگر توان کاری برایش نمانده است . وله ذریة ضعفاء - از سوی دیگر
 فرزندان خورد و ناتوانی دارد که همه خورنده و مصرف‌کننده باشند . برای چنین پیر
 ناتوان و سالخورده که راه زندگی از هر سو بسته است - اگر توانی داشت شاید حرکت
 و کوششی مینمود و اگر تنها بود شاید با روزی اندکی بسر میبرد و اگر فرزندان توانائی
 داشت چشم امیدش با آن بود - تنها مایه زندگی و چشم امید و محصول کوشش و صرف
 قوایش همان باغ است تا بایهر معندی از ثمرات آن عمرش پایان رسد و سپس فرزندان
 خورد و ناتوانش رشد یابند . هر نهالی که در آن باغ برود و هر برگی سبز شود و هر شکوفه‌ای
 بشکفت ، آرزوهایش بیشتر رویش مییابد و امیدهایش شکفته تر میشود - فاصابها اعصار

فیه نار فاحترقت - ناگهان گردبادی از همانگونه که در صحراهای گرم برمیخیزد ،
 بر آنزند و همرا بسوزاند . شاید فیه نار، تشبیهی از سوزندگی باشد . چنانکه گویند:
 سرما درختها را سوزاند . و یا اشاره به صاعقه‌ای باشد که از برخورد هوا تولید میشود .
 بهر صورت ناگهان محصول کوشش عمرانه و سرمایه زندگی و امید آینده‌اش بیاد رود
 و از آن خرمی و ثمرات و جمال جز سرزمین خشک و درختان سوخته چیزی بجای نماند .
 آنهم در مرحله‌ای از زندگی که نیروهای خشکیده و نیازش فزون شده است . مگر
 در هنگام پیری و غروب زندگی که قوا و شهوات و لذات، ناتوان و فرسوده میشوند و تبدیل
 به آلام میگردند و از همه نیروهای معنوی و مادی که مصرف شده اثر و ثمری بچشم
 نمی‌آید ، برای انسان جز خیرات و انفاقهای فکری و اخلاقی و مادی ، مایه امید و
 خوشی میتوان یافت که تا شاید همینها در پیشگاه خدا پذیرفته شود و درزمینه قلوب
 رشد یابد و ثمر بخش گردد . اگر اینگونه باقیات الصالحات - که محصول عمر است
 نباشد و یا باشد و سپس دچار آفات شود ، دیگر چه نورامیدی و چه خوشی آرامش بخشی
 میماند ؟ آفات انفاقهای ثمر بخش ، همان انگیزه‌های نفس سرکش و سوزنده است که
 چون گردبادی بصورت ریا و منت و اذیت ، از درون برمیخیزد و کشت و محصول خیر را
 میسوزاند . این تمثیلهای و تبیین‌ها برای آنست که شاید استعداد های فکری بکار افتد و
 اندیشه‌ها روشن شود : کذالك بين الله لكم الآيات لعلکم تتفكرون - شاید مقصود از
 آیات همین احکام و اوامر و نواهی و همچنین تمثیلهای گویا و زندمای باشد که نیات و
 نفسیات و اعمال را در محیط طبیعی کشت و استعمار ، و برای انسان مؤمن و مسؤول
 مینمایاند و جهات و ابعاد انفاق را در هر سو و از هر رو بیان مینماید . نظر این آیات
 همین نیست که گرسنه‌ای سیرو با برهنه‌ای پوشیده شود . نظر نهائی این است که ایمان و خیر
 از قلوب بجوشد و از هر جهت حرکت و رابطه و تعاون جمعی و خرمی پدید آید و کرامت
 انسانها ارج یابد . انفاق در راه خدا و برای مرضات الله و تثبیت نفس ، تحرکی از عمق
 درون انسان مؤمن است که مال را از آن خدا و خلق را بندگان خدا و خود را و آنچه
 دارد وسیله حرکت و کمال و تقرب بخدا و هدفهای همگانی میداند و انفاقش آلوده
 به ریا و منت و اذیت و وسیله برتری جوئی خود و کوییدن و تحقیر کرامت و شخصیت

انسانها نیست تا بجای رابطه و محبت و تعاون و تعالی ، تحقیر و دشمنی و قشر بندی و پراکندگی آورد . روحیه و کلر آن مؤمنین با اخلاص ، در کشتزار عمومی جهان و شرائط آن چون جنت و وابل وطل است که همی افزایش و خرمی می یابد . و اینها چون صفوان و صلدونهایتش اعصار و احتراق . همه این تمثیلهای و تبیین ها برای الدی شمنندان ، طریق تفکر را در هر جهت حیات باز میکند : لعلکم تتفكرون .

یا ایها الذین آمنوا اتقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه الا ان تقضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید . یا ایها الذین آمنوا - ندائی همگانی و هشیاری دهنده و متوجه است به آنانکه پیوند ایمانی - گرایش با آنچه حق و پایدار است - وصف بارز و مشخص و رابط میان آنها و ضامن اجراء مسؤولیتهایشان میباشد . مالیکه اینها در راه خدا انفاق مینمایند باید همچون ایمان و نیتشان ، خالص و گزیده باشد و مانند کشاورز هشیار و عاقبت اندیش باشند که در انتخاب بذر و نهال - پس از آماده کردن خاک و شرائط نور و آب و هوا - نظر داشته باشند تا حاصلشان بهتر و بارور تر شود . نظر عمیقتر و برتر این است که انفاق در حقیقت ، گذشت و تحول از خود و در خود و آزادی از علاقه های وابسته بخود و انشاء تحرك و گسترش بسوی دیگران و هماهنگی با جهان است . همچنانکه پدیده های جهان بهترین و گزیده ترین نیرو و نشعشع و خواصشان را به رسو بخش مینمایند و بهر نیازمندی در حد استعدادش میرسانند ، شخص مؤمن - یعنی گرایش یافته - نیز باید از آنچه بیشتر وابسته و علاقمند است بگذرد ، تا یکسر و یکسو بسوی جوازب عمومی و هدفهای برتر بزرگردد و تحرك و گرایش بیشتر و کاملتر شود . مگر همین وابستگی به اموال گزیده و چشمگیر و طیبات و تجمل با آنها نیست که حتی انسان مؤمن و هدفیرا از تحرك و جهاد باز میدارد و مانند دیگر آدمیها نپیشان میسازد ۱۴ . آنهم انفاق طیباتی که با نیروی کار و کسب و یا از منابع حلال طبیعی و عمومی فراهم گردد : من دایبات ما کسبتم - و مما اخرجنا لکم من الارض - نه از هر راه و بهر وسیله . و اگر چنان گذشت و همت و الائی ندارید که از طیبات بگذرید ، نباید برای انفاق ، مال پست و وازده و کم ارزش را برگزینید : ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون - تیمم ، قصد و روی

آوردن، و بچیزی دست مالیدن و نیکو بود را جدا کردن است. پس مالیکه برای انفاق بآن امر شده همان طیبات است. و آنچه نهی شده، جدا کردن و گزیدن خبیث است. و بین آن دو گونه، انفاق هر چه بدست آید از طیب یا خبیث. نه بخصوص، و آن گونه خبیث و پستی که اگر انفاق کننده خود نیازمند باشد، از آن روی میگرداند: ولستم با خذیه - مگر چنان نیازمند باشد که از پستی آن مال چشم پوشد و آنرا ناچار بپذیرد: الا ان تمضوا فیه - انفاق چنان مالی انسان را بمقام والا و شایسته میرساند، که مورد علاقه و جاذب باشد: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» - و منظور از انفاق همین است و این را باید دانست که بی نیاز مطلق، نیاز بانفاق بندگان ندارد و آنچه با این شرایط انفاق شود سپاسگزار است و بآن اثر و حرکت میدهد و به ثمرش میرساند: واعلموا ان الله غنی حمید.

الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالنحشاء و ان الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و ان الله واسع علیهم - تقدم الشیطان، بر فعل یعدکم، حصر و ارائه فاعل را میرساند: آن شیطان است که همی بیم میدهد شما را از بینوائی و و امیدارد شمارا بزشتیهای رسوا. این بیم و نگرانی آن گاه است که شخص در درون خود تضاد و کشمکی را احساس مینماید: از یکسو همینکه مورد موضوع مسؤولیت و حکمی را شناخت و امکان انجام آنرا تشخیص داد. - ثانیاً ستمزده ایرا شنید و یا بیمار دردمند و درمانده و یا بینوای افتاده ایرا دید. - برانگیزته میگردد تا در حد توان خود دستی گشاید و او را از بیماری و درماندگی برهاند. در همین حال انگیزه دیگری، محیط بینش و مسؤولیت درونی را مشوش و تاریک میسازد و نگرانی پدید می آورد و بینوائی را برخ میکشد و آن دمستی که بانفاق گشوده بود می بندد و با مساک و امیدارد. و عقل و بسا وجدان دینی را باستدلال و امیدارد و بغل و امساک و جمع مالرا توجیه مینماید. از این قبیل که: باید آینده خود و بازماندگان و فرزندان بی پناه تأمین و وسیله آبرو و آسایش فراهم شود. دیگران هم دستشان باز است و باید کار کنند و کوشش داشته باشند. باید وضع اجتماع دگرگون گردد. و همچنین دیگر توجیهات معکوس و محدود شیطانی که همه چیز را از یکسو و در یکجهت مینماید و مغالطه میکند و از مقدمات صحیح نتیجه عکس و ناصحیح

میگیرد - آیا راستی جمع مال و اتکاء بآن فرد تأمین آور و منشأ آسایش است ؟ یا اتکاء به ایمان و علم و انفاق مال در راه تکامل و آسایش همگان ؟ همین امساک مالداران است که دست دیگران را از کار و کوشش می بندد و وضع اجتماع را واژگون و پست میدارد . چون این انقسام نفسانی و تضاد که هنگام انجام خیر و طاعت و یا شر و معصیت پدید می آید و بدو جهت متضاد میکشاند ، پدیده و حادثه ایست ، باید منشأ و سببی داشته باشد . و چون متضاد و متقابل است ، باید انگیزنده هر يك غیر از دیگری باشد - آنکه از خیر و انفاق و خدمتی بازمیدارد و چهره اش ناپیدا و سوسه اش هویدا است ، وصف و نامش شیطان است : الشیطان یعدکم الفقر - همینکه در حال انفاق ، از بینوایی بیم میدهد ، همانستکه در مورد گناه و فحشاء راه را بازمینماید و دید عاقبت اندیشی را می بندد و صرف مال را در راه گناه هر چه هم رسوا و بدعاقبت باشد ، باز و آسان میگرداند : و یا امرکم بالفحشاء - چون دلیلی برای نشان دادن و سوسه های شیطانیت : همانکه از انفاق نهی میکند و بیم میدهد ، به فحشاء امر میکند و بآن وامیدارد . آنکه همی نوید مغفرت و افزایش میدهد و در پرتو ایمان و عمل خیر ، دیدگاه انسانی را بازمینماید و تاریکیهای گناه و سوسه ها را زائل میکند و نیروهای معنوی و مادیرا می افزاید - همان خدا و الهامات و هدایت های اوست : والله یعدکم مغفرة منه و فضلاً - هر چه شیطان دیدگاه انسانرا تنگتر و چشم انداز او را همی بمال و فحشاء محدود میسازد تا جز حسب مال که وسیله فحشاء است در چیزی نیاندیشد و در دل بستگی و پرستش بآن و اضطرابها و تصادمات ماده گرفتار گردد ، خداوند دید حقیقت بینی و طرق حیات و ابدیت را از هر سو باز و گسترش میدهد و مسائل زندگی و مسؤولیت ها را می آموزد و الطاف و نعمت های بی پایانش را مینمایاند و دلها را آرامش می بخشد . اینها از صفات خاص خداوندی است : والله واسع علیم .

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یدکر الا اولو الالباب

فاعل یؤتی ، الله ، با دو صفت « واسع علیم » است . نسبت بآن فاعل و قید من یشاء ، مینمایاند که حکمت موهبت الهی است که در زمینه قابلیت و استعداد های فراهم شده و مقام و منشأی برتر از علوم متعارف دارد . حکمت ، باید شناخت و بینش مشهود ذهن

باشد که منشأ آن عقل، سالم و وجدان فطریست. همانست که خیر را از شر و حق را از باطل و الهام را از وسوسه تمیز میدهد و هر پدیدهٔ نفسانی را با مبادی و غایات و هدفهای آن و رابطه و انعکاش در محیط نفسانی و اعمال و محیط بیرونی تشخیص میدهد و منشأ آراء و عقاید و خوبیها و ملکات حسنه و محکمی میگردد که حاکم بر انگیزه‌ها و اراده و ترسیم‌کنندهٔ راه و روش زندگی است و قوای فکری و دریافتهای اکتسابی و غرائز و حواس و اعمال را هماهنگ میسازد و در مسیر هدفهای مشخص پیش میبرد. پس، از حکمت است که شخصیتی متحرک و متحد تکوین میشود و خیر و برکت از نیروهای درونی و بیرونی و معنوی و مادی و استعدادها جوش می‌یابد: و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً - مجهول آمدن فعل - یؤتی - اشعار به تعمیم فاعل دارد: حکمت، از هر طریق و بهر علت داده شود. یا چون فاعل معلوم و مشخص ندارد، فاعل و واهب آن خداست گرچه علل و اسباب استعدادی در میان است. پس فاقد حکمت، فاقد خیر کثیر و چه بسا منشأ شر است. مگر همین سرمایه‌های علمی و فکری و مادی نیست، که چون فاقد حکمت است آلت و وسیلهٔ فرومایگی و درندگی و سرمایه‌سوزی و فحشاء گردیده؟ طاغیان و امدادگران آنان و آتش‌افروزان خودپرست و راهزنان خلق، از میان همینگونه هوشهای موشکاف و مغزهای تورم‌یافته از فلسفه‌ها و تئوریها و اثباتهای علوم برمیخیزند. و چون گوهر و فطرت آدمی اینگونه مردم، تباہ و مسخ شده و فریفتهٔ بیم‌ها و توپندها، انگیزه‌های شیطانی می‌باشند، تذکر و آگاهی نمی‌یابند: و ما یتذکر الا اولوالالباب - شاید که مفعول مقدر یتذکر، از مفهوم یؤتی الحکمة من یشاء...، فهمیده شود و یا عام باشد: آگاهی باینکه حکمت را خدا میدهد و منشأ خیر کثیر است، و یا هر آگاهی و هشیاری، خاص دارندهٔ لب است. فعل یتذکر، نوعی پذیرش و آگاهی پیوسته را میرساند. لب، همان عقل ثابت و فطری و وجدانی است که چون مغز پر مایه و عمیق و ریشه‌دار در درون انسان است و همواره پندیاب و آگاهی پذیر و منشأ دریافتهای عقل تجربی و اکتسابی میباشد. این عوامل میراثی و محیط پست و دریافتهای غرور انگیز و انگیزه‌های نفسانی است که آنرا تباہ و پوشیده و پوسیده و بیحرکت میگرداند. آگاهی و پندیابی، از الباب میروید و از آن آراء و عقاید حکیمانندرویش

مییابد و ثمرات آنها عمل صالح و خیر و انفاق است . و نیز دریافت تذکرات و تمثیلهای قرآنی و تطبیق آنها با حقایق درونی و واقعیات بیرونی ناشی از حکمت است .

وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه وما للظالمین من انصار - من نفقة
و- من نذر- بیان تعمیم ما انفقتم او نذرتم است : آنچه انفاق یا نذر کنید بهر نیت و انگیزه و بهر اندازه باشد - بقصد مرضات الله یا ریا و منت ، در راه خدا و خیر خلق یا شرف و فحشاء ، اندک یا بسیار . انفاق ، دهش کنونی و نذر ، تعهد و بنده گرفتن است .
و در اصطلاح فقهی ، تعهد انجام کاریک و با صیغه خاص میباشد . در این آیه بقرینه وما للظالمین من انصار ، باید نظر بهمان معنای لغوی و عام باشد . فان الله يعلمه ، منظور اصلی آیه و متضمن ابشار و انذار است : هر چه و بهر کیفیت باشد آنرا خدا میداند و چنانکه هست اثر میبخشد و پاداش میدهد . آنکه امر خداوند و وجدان را اجابت نکند و حق خلق را نپردازد و با امساک یا انفاق ریاکارانه و موزیانه ، بخود و دیگران ستم روا دارد ، هیچگونه یار و پشتیبانی ندارد : وما للظالمین من انصار - او گمان دارد که با ستم پیشگی و مال اندوزی قدرتی ثابت و پشتیبانی دارد که از هر موج مخالفی میرهاندش ، با آنکه گرفتار تضاد درونی و مؤاخذة وجدانی و کینه و حسد زر خرید شدههای خود است و همین موجب سقوطش در آتش خشم خدا و خلق میشود . آنگاه که چشم باز کند یاری و پشتیبانی نمیبیند . همین است شعار همیشه باینکه چشم خدائی ناظر انگیزه ها و خاطر ها و اعمال میباشد ، دید جهان بینی و از حکمت علیای قرآنی است ان تبدوا الصدقات فنما هی وان تخفوها و تولوها الفقراء فهو خیر لکم و ۴ .

عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر - صدقات ، که پس از جهات و شرائط انفاق کامل و بجای «نفقات» ، آمده ، نظر بهمان انفاقهای صادقانه است که خالص از ریا و منت و اذیت باشد . پس از آن ترغیبها و تمثیلهای و تحذیرها ، از اینگونه انفاق پرسش میشود که : آیا بهتر اخفاء آنست ؟ تا از ریا و خالصتر و به مرضات الله نزدیکتر باشد ؟ یا ابداء و اخفاء آن یکسان است ؟ این آیه ، متمم آیه قبل ، و با تعبیر صدقات ، جوابی از چنین سؤال است : با آن بینش که هرگونه انفاق و نذری از نظر خدا پنهان نیست ، همینکه انفاق با صدق نیت و پاک از تزویر و ریا باشد ، آشکار نمودن آن

نیکو و نیکافزا، و پنهان‌دادن آن، خیر و موجب تکفیر گناهانست. فنعمای هی، از چهار کلمه ترکیب یافته: فاء جزاء، نعم، فعل مدح و تصدیق - ما، - در مرتبه فاعل. هی، راجع به ابداء صدقات که از فعل تبدوا، برمیآید: پس چه نیکوست آن آشکار نمودن یا به تعبیر کوتاه: پس همان به!، اگر آشکارا بودنش آلوده به ریاء نشود. چه اعلام و ابداء صدقات موجب ترغیب و پیروی دیگران میشود. و اگر ریاکاری و منت در آن راه یابد، اخفاء آن خیر است. بعضی، صدقه را که در این آیه و دیگر آیات آمده، بمعنای زکات‌های واجب و مستحب و اخص از انفاق دانسته‌اند. با آنکه این معنا، در عرف متشرعه و بعد از نزول این آیات رائج شده است. و همین اختیار در ابداء و یا اخفاء که در این آیه آمده دلالت بمعنای عام صدقات دارد. زیرا زکات واجب را که مالیات قانونی و رسمی اسلامی است و باید بدست عاملان والی گرفته شود، جز آشکارا نمیتوان داد. و شاید ابداء، در مورد زکات باشد که در آن ریاء و منتی نیست و از واجبات همگانی است. و اخفاء، در مورد دیگر اتفاقات صادقانه باشد که دهنده بدست خود، به یترایان میرساند و چه بسا آشکارا نمودن آن ریائی و موجب تحقیر گیرنده و آزار وی میشود. عطف فعل - وتوتوها الفقراء - به فعل - ان تخفوها - بیان همینگونه صدقاتیست که شخص بدست خود به فقراء میرساند. ضمیر - فهو - راجع به اخفاء مستفاد از تخفوها است. ضمیر - نعمای - که ضمنی و مؤنث آمده و این ضمیر آشکارا و مذکور - متضمن بلاغتی باید باشد. شاید مشعر باین واقعیت است که ابداء صدقات مخلصانه، همان آثار اخفاء را دارد. و اخفاء آن آثار آشکاری در بردارد: فهو خیر لکم - خیریکه ثمراتش همی بروز مینماید. و یکفر عنکم من سیئاتکم - عطف به خیر لکم، و خبر دوم است. ضمیر فاعل یکفر، راجع بمرجع فهو ابداء صدقات، و یا «الله» است. عنکم، ازاله، من سیئاتکم، قسمتی را میرساند: اخفاء آن برای شما خیری در بردارد و همی - آن صدقات یا خداوند - می‌پوشاند و از میان میبرد گناهایی از شما را. بقرائت «نکفر»، خبر از ضمیر «نحن» و عطف به جمله «فهو خیر لکم» است. و با هر دو قرائت، برفع و جزم راء خواننده شده تا خبر مستقل و یا جزاء دیگر شرط باشد. والله بما تعملون خبیر. اشاره باینست که یکفرائی و خیر و

گناهزائی صدقات ناشی از نیات و اندیشه‌هایست که صورت عمل مییابد و در همان حدود ، خداوند خبیر آنها را ثمر بخش میگرداند . و ابداء یا اخفاء و خبر شدن یا نشدن دیگران تأثیری در اصل آن ندارد .

ليس عليك هداهم ولكن الله يهدي من يشاء وما تنفقوا من خير فلانفسكم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خير يوف اليكم و انتم لا تظلمون - مفهوم این آیه میرساند که رسول اکرم (ص) و یا مسلمانان ، از انفاق به مشرکانیکه گرایش باسلام نداشتند و پایبند شرك بودند و همچنین دیگر نا مسلمانان ، خود داری داشتند و انفاقشان همی بمسلمانان و در راه پیشرفت اسلام بود. گویند مسلمانان از انفاق بخویشاوند مشرك خود نیز خودداری می نمودند. از ابن عباس روایت شده که : رسول خدا تا این آیه نازل شده بود انفاق بجز مسلمانان را روا نفرمود . و یا چون شیفته هدایت مشرکان و خویشان خود بودند و انفاق فی سبیل الله را چون جهاد فی سبیل الله میدانستند و دیدند که انفاقشان در هدایت بعضی مشرکان تأثیر نداشت از آن خودداری نمودند . ليس عليك هداهم ، خطاب بشخص رسول و نمودار کامل هدایت، و برای هشیاری پیروان او و مبین این حقیقت است که هدایت بمعنای راهیابی ، به هدایت آنحضرت نیست. زیرا اینگونه هدایت مربوط بقلب و وجدان و بر طبق سنت و مشیت خداوندیست که در قلوب نفوذ دارد و هر که را بخواهد هدایت میکند : ولكن الله يهدي من يشاء - وظیفه رسالت همین هدایت بمعنای راهنمایی است که مانند انفاق در طریق مشیت خدا میباشد. چنانکه جهاد، برای رفع موانع و آزادی خلق و گسترش هدایت و در طریق مشیت خداست، نه تحقق هدایت. و ما تنفقوا من خير فلانفسكم - که خطاب بسوی مسلمانان و پیروان رسالت برگشته و به صورت جمع آمده ، بیان حاصل و سود عام کنونی و همیشگی انفاق است . من خير ، بیان «ما» و برای تعمیم است . لانفسكم ، سودبری یا ویژگی را میرساند و اضافه نفس به ضمیر «کم» نوعی تفایر را : هر چه و هر اندازه ، از هر گونه خیری انفاق کنید ، سود حاصل آن بسود خود شما میباشد - نفوس را از رکود و بستگی میرهاند و بیرونند و متحول و گسترده و دید عقل را باز میگرداند تا آنجا که به وجه الله مینگرد و همانرا میجوید : و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله - بمعنای نهی «لا تنفقوا» یا خبر از واقعیت نهایی انفاق

است: اتفاق شمارا با مقام میرساند و دید شما را باز می‌کند که جز جویای وجه خدا نمیباشید. دیگر نه نظریه بهره‌های معنوی و نه هدایت دیگران است. و از ابتغاء مرضات الله، به ابتغاء وجه الله، میرساند. چون هر جا که مرضات الله بود، روی رضایت خدا نمودار میشود و بخشنده و گذرای از خود و مال را، همی تثبیت مینماید و امید میدهد و آفاق دیدش را باز میگرداند تا جویای وجه الله - مطلق - میشود. این بهره‌های متناوب و متکامل اتفاق و نتایج و انعکاسهای آن، در دنیا و آخرت است: وما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لانظلمون - فعل یوف و تعلق الیکم، همین برگشت کامل و بی کم و کاست را میرساند. این آیه، هم جلوی دید مؤمن را باز میکند و هم دست او را تا هر چه و بهره که از مؤمن و کافر - اتفاق کند و چون صفت رحمان خیرش عام باشد - مگر آنکه اتفاق امدادش، بزبان افراد و جامعه اسلامی و بسود متجاوزان و معاربان مسلمین باشد.

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی الارض بحسبهم الجاهل الغنیاء
 سن التطف عرفهم بسماهم لایستلون الناس العافا و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم -
 این آیه اوصاف و شرائط اصلی را برای مستحقین صدقات بیان مینماید:

۱- للفقراء، بجای «علی الفقیر»، هم حق و اختصاص را میرساند، هم تعمیم همه فقراء موصوف و مساوی مرتبه بخشنده و گیرنده را: حقیقت برای همه بینوایان که بدون منت و برتری جوئی باید با آنان داده شود. فقیر بمعنای عرفی، بینوائیست که دارائی یا کاریکه بالفور یا بالفعل مؤونه سال زندگیش بشود نداشته باشد.

۲ - الذین احصروا فی سبیل الله - فعل مجهول احصروا و قید فی سبیل الله، دلالت بر اجبار در حصر و تعمیم علت آن دارد: آن فقرائیکه بحکم تکلیف یا از جهت پیشامدی، در راه خدا محصور شده‌اند. مانند کسانی که در جبهه جنگ و درگیر با دشمنند و یا در حال تعلیم و تعلم دین و فنون لازم و نشر آنها میباشند که اگر از وضع محدودی که دارند بیرون آیند و بکار و کسب آزاد پردازند از چنین وظایف مهمی باز میمانند - مانند فقراء اصحاب صفا، که از صدقات گذران، و در سکوی مسجد مدینه جای داشتند و برای پیشبرد و ابلاغ رسالت تعلیم می‌یافتند تا فداثیانی سبک بال و بلند پرواز گردیدند.

۳ - لایستطیعون ضرباً فی الارض - بیان یا قید الذین احصروا، و ضرب فی الارض،

کنایه از کوشش و تلاش در زمین و با دست و پای باز است : این فقراء آنچنان در حصار مسؤولیت و تعهد محدودند که نمیتوانند در میدان زندگی قدم گذارند . پس اگر فرصتی یابند و بتوانند از این حصار بیرون آیند باید بکاری پردازند و از گرفتن صدقات خودداری کنند .

۴ - بحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف - الجاهل ، نادان به فقر و درماندگی آنانست . من التعفف ، بیان اغنیاء و مقصود کوشش ، و مبالغه در نگهداری عفت نفس است . نه بمعنای تکلف که وادار نمودن به عفت باشد : چنان شخصیت روحی و عفت نفس دارند که بیخبر از زندگی و فقرشان گمان میکنند که مردمی بی نیازند . اینها مانند بینوایان ، شکست خورده یا گدایان حرفه‌ای نیستند که برای جلب عواطف دیگران خود را بینوا و درمانده می‌نمایانند .

۵ - تعرفهم بسیماهم - خطاب به هر جویندهٔ مسؤول است . تعرفهم ، باید شناخت بینوایی و نیازمندیشان باشد . و یا همهٔ اوصاف و خصلتهائی که بیان شده و یا نشده - از احصار و تعفف و ایمان و شخصیت روحی : تعفف آنان چنانست که ، بینوایشانرا همان از چهره‌شان میتوانی شناخت و بسراغشان رفت . نه از گفتار و رفتارشان . همچنین دیگر اوصاف گزیده و برجستهٔ آنان .

۶ - لایسئلون الناس الحافاً - میشود که الحافاً ، حال فاعل و قید فعل باشد : از مردم با سماجت و با پیچی درخواست نمیکنند . مفهوم آن تجویز درخواست بی سماجت و در حال ضرورت است . میشود که مفعول مطلق و بیان روش درخواست کنندگان و کنایه و سرزنش کارگدامنشان باشد : هیچگونه درخواستی نمیکنند ، نه سؤال معمول و نه چون گدایان سمج . اینها اوصاف مستحقین و موارد اصلی صدقات است و دیگر بینوایان و درماندگان ، فرع و دستهای دوم گیرندگانند . با این شرائط و اوصاف ، موردی برای حرفهٔ گدائی و گدا پروری نمیماند تا مردمی با داشتن توان و وسائل کار و کوشش - آنهم با مسؤولیتی که اولیاء امور دارند - شغل گدائی پیشه کنند و باربر دیگران شوند . با این شرائط انفاق و اوصاف مورد و زمینهٔ کشت آن ، هر که و بهریت و بهر اندازه و کیفیت انفاق کند ، خدا آنرا میداند و چنانکه هست میرویانند .

گرچه شخص منفق از شرائط و چگونگی آن بیخبر و غافل باشد: وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم .

الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون . باللیل والنهار، اشاره بهمه اوقات . سرا وعلانية ، بهمه حالات است . تکرار ضمائر جمع بهم ، پیوستگی و وابستگی و اختصاص را میرساند . اموالهم ، فلهم ، اجرهم ، ربهم ، علیهم ، ولاهم در پایان بیان شرائط و جهات و ابعاد کامل و هر جابۀ الفاق که در این آیات آمده ، این آیه کوتاه ، تصویر است از کسانی که از پیچیدگی بخود بیرون آمده تحول و گرایش و گسترش یافته اند و پیوسته و در هر حال و بهر صورت در حال رشد انفاقی و گذشت از خود و از علاقه ها میباشند . اینان پاداش خاصی ، در پیشگاه رب مضاف در بهم ، دارند که تابش ربوبیت ، آنرا مانند هر پدیدۀ زنده ای رشد و نمو میدهد . چون خود و کار خود را در حال گسترش و در بقاء مینگردند از نگرانی و ترس و اندوهی که وابستگان بخود و پیوستگان بدنی و منکیان بمال دارند ، رسته اند : ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون .



آنانکه همی ربا خوردند برنخیزند مگر همچون کسی که شیطان بامس خود ویرا با شفتگی دچار ساخته این بدان سبب است که گفته اند همانا بیع مانند رباست و حال آنکه خدا بیع را روا و ربا را ناروا فرموده پس آنکه پندی آیدش از سوی پروردگارش و باز ایستد برای اوست مال گذشته و کارش با خداست و هر که باز گردد پس همینها یاران آتشفند همینها در آن جاودانند .

خدا رو بکاهدگی و نابودی میبرد ربا را و همی افزاید صدقات را و خدا دوست نمیدارد هیچ ناسپاس تبهارا .

الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یقتطعه الشیطان من المس ذلک یا لهم قالوا انما البیع وغل الربوا و اهل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد لارتکب الذنب الذی کفر به فاعلم ان الله یضرب الذین یظنون انهم ینالون

یمنح الله الربوا و یرب الصدقات و الله لا یحب کل کفار الذین

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۰۱﴾

همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز را پیا داشته و زکات داده اند آنها راست پاداششان نزد پروردگارشان و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین میشوند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ
الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾

هان ای کسانی که ایمان آورده اید پروا بگیرید خدایرا و واگذارید مانده از ربا را اگر هستید مؤمنان .

وَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَإِن تَتُوبُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ
وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

اگر چنین نکردید پس آماده و پذیرای جنگی شوید که از سوی خدا و پیمبر اوست و اگر توبه کنید پس برای شماست سرمایه هاتان نه ستم کنید و نه ستم شوید .

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن
تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۰۴﴾

اگر وامده دچار تنگدستی باشد پس مهلتی باید تا گشایشی یابد و اگر بخشایش کنید بهتر است برای شما اگر چنانکه باید بدانید .

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ فَتَعْلَمُونَ كُلُّ
نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۰۵﴾

و پروا یابید روزی را که بر گردانده شوید در آن بسوی خدا پس کاملا باز یابد هر که آنچه را فراهم آورده و آنان ستم نشوند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ
مِّنْهُ فَأَلِّبُوهُهُ وَكَلِّبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ
لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ
وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ مِن
مَّوَدِعَةٍ أَوْ لَّا فَسَلِّحْهُ فَرَجْلًا وَهُوَ فَلْيُمْسِلْ
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ
وَإِن لَّمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ

هان ای کسانی که ایمان آورده اید آنگاه که دادوستد کنید با وامی تا مدتی نامبرده پس بنویسید آنها و باید بنویسد در میان شما نویسندگی ای بعدل و نباید نویسندگی سر باززند از نوشتن آنچنانکه خدا ویرا آموخته پس باید او بنویسد و آنکه حق بر اوست املاء نماید و پروا گیرد خدای پروردگارش را و نگاهد از آن چیز را پس اگر آنکه حق بعهده اوست سبکسر یا ناتوان باشد و یا نتواند خود املاء کند باید املاء کند و لیس او بعدل و گواه گیرید دو تن گواه از مردان خود پس اگر دو گواه مرد نبودند پس یک مرد و دو زن از کسانی که رضایت دارید از گواهان

مِنَ الشَّهَادَةِ أَنْ تَعْلَمَ إِحْدَاهُمَا فَتُلْكَرَ إِحْدَاهُمَا
 الْآخِرَى وَلَا يَأْبُ الشَّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَشْمُوا
 أَنْ تَكْتُبُوا صَفِيرًا أَوْ كَيْبَرًا إِلَىٰ آجِلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ
 عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَذْنُ الْآلِ تَرَ تَأْوِيلًا إِنْ
 تَكُونُ بِنَهَانٍ حَاضِرَةً تَدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
 جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا
 يُضَارَ كِتَابُكُمْ وَلَا شَهِيدُهُ وَإِنْ تَفَعَلُوا فَمَا تَنْفَعُكُمْ
 بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
 عَلِيمٌ

که اگر یکی از آنان فراموش کرد پس
 یکیشان دیگری را بیاد آورد و نباید گواهان
 سر باز زنند آنگاه که خواننده شوند و خسته
 نشوید از اینکه بنویسید آن را خرد باشد
 یا کلان تا زمان سر رسیدش اینها که بیان
 شد دادگرانه تر است نزد خدا و استوارتر
 است برای گواهی و نزدیکتر است بآنکه
 شك و بداندیشی بشما راه نیابد مگر آنکه
 داد و ستد نقدی باشد که میان خود دست
 بدست بگردانید پس در اینصورت گناهی بر
 شما نیست که ننویسید آنرا و گواه آرید
 آنگاه که داد و ستد می کنید و نباید زیان
 رسد نه به نویسنده و نه گواهی و اگر چنین
 کنید پس همانا نافرمانیست بسبب شما و
 پروا گیرید خدا را و همی می آموزد شما را
 خدا و خدا بهر چیزی بس داناست .

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كِتَابًا فَرِهْنِ
 مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فُلْيُؤْتِ الَّذِي
 أُوْتِيَ أَمَانَتَهُ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْفُرُوا الشَّهَادَةَ
 وَمَنْ يَكْتُهَا فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 عَلِيمٌ

و اگر بر سفری بودید و نویسنده ای نیافتید
 پس گروگان دریافت شده ای باید پس اگر
 به امانت سپرد (امین دانست) برخی از شما
 برخی را باید ادا کند آنکه مورد امانت شده
 امانتش را و باید پروا گیرد خدای
 پروردگارش را و کتمان نکنید گواهی را
 و آنکه کتمان کند آنرا پس بیقین گناهکار
 است قلبش و خدا با آنچه می کنید بس داناست .

اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا
 مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْنَ بِمَا سَبَّحْتُمْ بِهِ اللَّهَ فَيَغْفِرُ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ

برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در
 زمین است و اگر آشکار کنید آنچه را در
 نفوس شماست یا پنهان دارید آنرا خدا
 بحساب می آورد بآن شما را پس می آموزد
 هر که را بخواهد و عذاب میسکند هر
 هر که را بخواهد و خدا بر هر چیزی بس
 تواناست .

شرح لغات :

ربا : افزایش ، برآمدگی ، افزایش سرمایه ، از ربو (فعل ماضی) افزوده شد ،
 نمو کرد ، رشد یافت .

يعتبط: مضارع تختبط : وا داشتنن پسى درپى بنخبط ويا پدپرش خبط ، پریشانی در اندیشه و راهروى ، راه نامستقیم پیمودن ، ناموزون قدم زدن در تاریکی و بحال سرگردانی رفتن ، بدون اندیشه و بینش دست بکاری زدن ، چیز را پایمال کردن .

سلف : گذشت ، پیشی گرفت مال را به وام و یا پیش از استحقاق یا پیش از سررسید داد .
يمحق : مضارع (محق) : کاستگی پی در پی ، همی نقصان یافتن و تارک شدن ، نابود گشتن ، آثار و سفاتش از میان رفتن . تاریکی تدریجی ماه در روز های آخر آن .

فاذنوا: (با همزه نى مد) امر از اذن : اجازه داد ، روا داشت ، راه داد ، گوش فرمان بود . (يا اِلْفِ ممدود) از آذن : اعلام کرد ، مطلبی را یا صدای بلند رساند ، اذان گفت .

نظرة : انتظار : مهلت ، تأخیر در مطالبه . از نظر : نگریستن ، اندیشه آگاهانه ، داوری .

ميسره: از يسر ويسار : آسانی ، گشایش ، توانگری .

يملل : امر از املال : بیان مطلبی برای نوشتن دیگری « دیکته کردن » . ازملا : زیر دوزی ، تفتیدن آهن ، زیر و رو کردن ، اندوهگین شدن .

لايبخس : نهی از بخش : کاستن حق ، ستم روا داشتن ، چشمش را از حدقه بیرون آوردن .

لا تاملوا : از سامت : خستگی ، دردمندی .

رهان : گروگان ، مال را بگروگان دادن .

الذین یا کلون الربا لا یقومون الا كما یقوم الذی یعتبطه الشیطان من المس -
ربا در مقابل انفاق و رباخوار در مقابل منفق است . از این رو این آیات با آیات انفاق تناسب تقابل و تضاد دارد : منفق ، از خود و علاقه مالی خود میکند و باز و گسترده میشود و بدیگران مایه حیاتی میدهد و آنرا چون خون در بدن اجتماع بگردش درمی آورد و استعدادها را شکوفان و چهره ها را باز میگرداند و روابط را در پایه محبت و پیوستگی دلها و همکاری استوار میسازد و با دادن مال و فکر و همت خود و بی نظر به پاداش و منت ، محیط خرم و شمر فراهم میکند : « کمثل جنه بر بوة ... » .
در مقابل ، رباخوار که بی هیچ خدمت و عملی مایه حیاتی دیگرانرا میمکد و در خود انباشته میکند و بدرون خود می پیچد و راکد و مختبط میشود و استعدادها را خشک و دلها را پراز کینه و خشم و روابط فطری و طبیعی را آنچنان گسیخته میسازد تا در یکسو طبقه سود پرست و ستمگرو خشن و درسوی دیگر طبقه ستمزده و رنجور و در بند پدید

می آید . و همین آغاز شکاف و سفیندی اجتماعست که در پی آن نیروهای معنوی و مادی یکسر مصروف ستیزه و نگهداری طبقه میشود و سپس انقلاب و جنگهای محدود و نامحدود .

اکل ، کنایه از انباشتن مال و آزمندیت . از اینرو که آغاز مال اندوزی و سودجویی برای اشباع شکم و رفع گرسنگی و سپس اشباع دیگر شهوات و هوسها ، آنگاه اشباع غریزه خشم و ستمگریست تا اموال خلق را از طریق سود بیمایه بیغما برد و همه حقوق را هضم و بلع نماید . ربا ، بمفهوم لغوی ، هرگونه سود بری و افزایش - جوئیست . الربا ، در این آیات ، اشاره به ربای متعارف آن زمان است که مالیرا در مدت و سود معینی بقرض میدادند و چون زمان آن میرسید و وام گیرنده توان پرداخت نداشت ، سود بالای سود می آمد و همی افزایش «ربو» مییافت تا همه دارائی وام گیرنده و بسا خود و زن و فرزندش را بفارت و اسارت میبردند . ربا ، در سنت و فقه اسلامی ، انواع و حدودی دارد : مبادله پول با سود و مبادله دو کالاییکه از یکنوع و مکیل یا موزون باشد با اضافه - چه بصورت نقد و یا وام و نسیه - : چون پول وسیله مبادله و اینگونه کالاها ، بیشتر از مواد غذایی و مورد نیاز عمومی است و نیز در یکنوع کالا ، بتقریب یکمقدار نیرو و کار مصرف میشود که در فقه اسلامی بتفصیل تبیین شده است .

لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ، تمثیل و تصویری از اندیشه و روحیه و راه و روش رباخوار است . چون این تمثیل ، مطلق آمده ، نشاید که فقط درباره آخرت و زندگی واپسین رباخوار باشد . حصر این تمثیل ، اشعار باین واقعیت دارد که هرکسی را قیامیست و قیام رباخوار بدین گونه است . زیرا محرکات درونی و استعدادهای در حال رشد و انگیزه های نیازمندی ، پیوسته انسانرا بقیام قوای فکری و عملی میدارد و همینکه روی بسوی هدفهای برتر و در مسیر و سنن طبیعی و اجتماعی واقع و هماهنگ شد ، با قیام مستقیم و در راه رشد قوا و تولید و مصرف و خیر و با قدمهای ثابت پیش میرود . و چون رباخواری ، انحراف از این مسیر انسانی و طبیعی است ، رباخوار دچار خبط زدگی در اندیشه و آشفتگی میشود . او مالرا که وسیله تحرك

ورشد همه جانبه فرد و اجتماع است، چون هدفی میبندارد که همی برای جمع و تمرکز آن بهر راه که باشد باید بکوشد. و نزدیکترین راه برای او همین ربا است که بدون زحمت و خدمت، خون طبقه مولد و کوشا را بمکد و به پیکر ناموزون خود افزاید و استعدادهای روحیش را کد بماند. و آنچه آن خوی سودجوئی فکر و مشاعر او را میگیرد که اندیشه و پروانه خیالش جز در محور آن نمیچرخد و در نظرگاه او مقیاس همه ارزشها همین سود میشود و میکوشد که همه مواهب عقلی و انسانی و قوانین و نظامات و معلومات و کار و تولید را برای سودبری خود استخدا کند. و چون دروش و منش او با سنن طبیعی و مصالح مردم تضاد دارد و دشمنی قربانی شدگان و ستمزدگان را نسبت بخود احساس میکند، خوی کینه جوئی و بداندیشی نسبت ب مردم نیز در او راسخ میشود. از ترکیب خوی سودجوئی و کینه نوزی نامحدود، خوی درندگی و حسد و تملق و عقده حقارت و بزرگی بینی در دروش ریشه میگیرد. از این پس دیگر به بینش روشنی دارد که راه تعالی و کمال را دریابد و نه وجدان بیداری که احساس برحمت و عطف بدیگران داشته باشد. پیوسته چهره اش دگرگون میگردد. گاه خوی درندگی و قدرتمائی، گاه زبونی و تملق، تا محیط زندگیش چگونه باشد و با چه کسانی روبرو شود؟ در هر حال، پیوسته در نگرانی و آشفتگی بسر میبرد و به خود می پیچد. این حالات در گفتار و کردار و حرکات چشم و دست و پایش نمایان است: کالذی یتخبطه الشیطان من المس - رباخوار دد منش و دیوخوی، چون دیوانه ایست که همی دست و پا میزند و بدور خود میگردد - «التخبط، الضرب علی غیر استواء - تخبط دست و پا زدن تا مستقیم و آشفته است» و یا چون شبکوری که در تاریکی سردرگم است - «هو یخبط یخبط عشواء - در تاریکی سردرگم شده و باینسو و آنسو میروند». اجتماعی که رباخواری در آن شایع شود و پایه اقتصادش گردد، نیز همچون رباخوار، آشفته و ناموزون و سردرگم و نا بسامان «مخبط» می گردد. زیرا افراد و گروه رباخوار که مایه و خون اقتصادی را میمکنند، پیوسته متورم و درشت میشوند و گروه مولد و کارگر که چون دست و پای اجتماعند، لاغر و ناتوان. چنین اجتماعی نمیتواند قیام و حرکت اقتصادی و فکری و اخلاقی سالم و ثابت و پیشرو داشته باشد. مگر نه اینست که مال،

پایه طبیعی قیام همه جانبه است و اختلال در تولید و توزیع و گردش سالم آن قیام را مختل و منخبط میگرداند؟ قرآن مبین بیان کننده همین اصل طبیعی و اجتماعیست: «ولا تؤثروا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً - اموال خود را که خداوند وسیله قیام برای شما قرار داده بسفیهان ندهید - از آیه ۳ نساء» - و همچنین اشاراتی که در آیات دیگر آمده مانند آیات مطففین - کم فروشان - کالذی یتخبطه الشیطان من المس، را تمثیل بیماری صرع و دیگر اختلالاتی روانی، دانسته اند. چون عرب اینگونه بیماریها را اثر مس جن «دیوزدگی» می پنداشتند و در زبان فارسی هم اینگونه بیمار را دیوانه «گرفتار دیو» مینامند. بعضی از مفسران جدید، گفته اند: شاید مس شیطان، اشاره به میکربی باشد که در مراکز عصبی نفوذ می یابد. و شاید نظر بهمان منشأ و سوسه وانگیزنده اوهام و تمنیات باشد، آنگاه که در اندیشه و مغز انسانی رسد و تماس و نفوذ یابد. واقعیت این تمثیل هر چه باشد، خود تصویر مشهود و زنده ایست از اختلالات و حرکات ناموزون رباخواران و محیطی که از رباخواری فراهم میشود تا شاید چهره واقعی و دورنمای آنرا دریابند و اندیشناک و چاره یاب شوند. اگر این تمثیل قرآن، در میان مردم عرب و جاهلیت آن زمان که رباخواری محدود و محلی بود، نمایش باز و روشنی نداشت، در این قرن که سایه تاریک و شوم رباخواری همه جا گسترده شده و فضای زندگی را تاریک و اندیشه ها را مختل ساخته، این خطوط تمثیل بصورت کامل و عمومی نمایان شده است: اکنون که رباخواران حرفه ای و پرتجربه و متشکل با وسائلیکه علم و صنعت در دستریشان قرار داده، همه رشته های اقتصاد را بدست گرفته مراکز سودبری را در سراسر دنیا و هر شهر و وروستا در اختیار دارند، برنامه های استعماری خود را تادرون انسانها پیش برده و تا مغز و اعصاب استعمارزده ها نفوذ کرده اند تا هر چه بیشتر روانها را تهی و مغزها را پوک و اندیشه ها را مختل گردانند و توده ها را چنان در دامهای گسترده و بندهای رنگارنگشان گرفتار سازند که مجال هیچگونه اندیشه و عاقبت بینی و ارزیابی نداشته باشند و همی بدور خود بپیچند و راه نجاتی نیابند: کالذی یتخبطه الشیطان من المس. آیاریشه و منشأ این همه برگشتگیها و اختلالاتی عصبی و برخوردارها و جنگها جز این است؟ مگر سرمایه سوزان و جنگ.

افروزان دنیا جز همین سودپرستان و رباخواران آزمندند؟ مگر در هر گونه نابسامانی و جنگی، چهره اینهارا نمیتوان یافت؟ گرچه در زیر صدها پرده رنگارنگ و فریبنده و جالب، آنرا پنهان دارند. اینها سودبری رباخوارانه را چنان طبیعی و مشروع و از لوازم اقتصاد عصر و مانند هر گونه کار و کسبی مینمایانند که همه مجذوبها و استعمارزدهها و مسلمان نماها آنرا باور کرده و دچار چنین خبط شیطانی شده‌اند:

ذالك بانهم قالوا انما البيع مثل الربا واحل الله البيع وحرم الربا - ذالك، اشاره به رباخواری، یا حال تخبط و اختلال ربا خواران، و این گفتارشان، چون سبب و دلیلی برای آنست: دلیل و سبب رباخواری و یا خبط شیطانی آنان، این است که گویند: همانسانکه دیگر داد و ستدها برای سود و بر طبق عرف جاری و نیازها و با اختیار است، ربا هم چنین است. در گفتار و نظر آنها بیع مشبه آمده: **انما البيع مثل الربا**، بجای **انما الربا مثل البيع** - چون این گفتارشان در برابر کسایت که بیع را روا و مشروع و ربا را نا روا و نامشروع میدانند و نیز اشعار باین واقعیت دارد که چون در نظر رباخواران سودبری اصالت دارد، ربا که وسیله آنست، مشبه به آمده - مانند هر مشبه به - که اصل در تشبیه می باشد. شاید این تشبیه و توجیه، پس از تحریم صریح قرآن، و یا در برابر تحریم محدود تورات بوده که از زبان یهودیان حجاز می شنیدند و یا چون رباخواران خود ناروا و ستمگرانه بودن ربا را درمی یافتند، با اینگونه توجیه می خواستند آنرا روا و عادلانه بنمایانند! با آنکه این تشبیه نادرست است: **احل الله البيع وحرم الربا - و او**، بمعنای «مع» و یا حالیه و خبر از تشریح و حکم است - اگر این آیه پس از تحریم ربا و یا خود، حکم تحریم باشد - و شاید خبر از واقع و حکم وجدانی باشد: خداوند بیع را که توزیع طبیعی و برای رفع نیاز است حلال - بحکم تشریحی و طبیعت اجتماعی حل «گشوده» - نموده و ربا را که سود ستمکارانه و در جهت تمرکز ثروت است حرام کرده.

فمن جاهه موعظة من ربه فانتهى فله ماسلف و امره الى الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون - فمن جاهه موعظة، بجای «فمن جاهه امر» اشاره باین است که چون رباخواری ناشی از اختلال در اندیشه و خبط در ارزیابی زندگیست، چه

بسا رباخواران مسخ نشنه که با موعظه «پند هشیارکننده» بخود آیند و دریابند و از روش خود باز ایستند. کلی آمدن فتن جائه موعظه، برای تعمیم بهره و هر موعظه است. من ربه، اشعار بموعظه‌ای دارد که موجب رهائی از گناه و رشد و تربیت گردد. فائیه، تفریح و بمعنای خودداری و ترک است. فله ما سلف، جواب شرط و راجع باموالیست که پیش از آمدن موعظه و توبه بدست آورده. و امره الی الله، درباره پاداش اخروی رنهائی آنست: پس کارش با خدا و مسیرش بسوی اوست. تا سزایش چه باشد: از او بگذرد یا عقابش کند؟. و شاید اشاره به امر و حکمی باشد که سپس خداوند اعلام مینماید. با این بیان و ادله دیگر، اباحه ماسلف باید در حد ضرورت و درباره رباخوارانی باشد که راه و چاره‌ای برای جبران ماسلف ندارند. پس اگر اموالی و از مردمی شناخته شده در دست دارند، باید بصاحبانش و یابیه بیت المال برگردانند. به همین جهت وعده صریح عفو در این آیه - مانند «عفی الله عما سلف - ۵۰ : ۵» که درباره صید است - نیامده. تعمیم این آیه، شامل هر جاهل و هر موضوع و حتی میشود که سپس موعظه و حکم آنرا دریافته و توبه کرده باشد. اینگونه گناهکار، با تکرار چنین گناهی، دیگر استعداد و استحقاق مغفرت ندارد و ملازم آتش و خلود در آنست: *ومن عادف اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون* - بخصوص چنین گناهی که مرتکب آن سرمایه هستی خود و دیگرانرا با آتش ستمگری و آزمندیش همی سوزاند. و مانند گناهایی نیست که بانگیزه خشم یا شهوت و هوس انجام شده گذشته باشد.

یمحق الله الربا و یربی الصدقات والله لا یحب کل کفارائیم - این تمثیل بلیغ و متقابل و متجانس در کلمات، آینده ربا و صدقاترا مینمایاند: خداوند ربا را که افزایش سود است، روبمحق میبرد و صدقات را ربا «افزایش» همی دهد دو فعل مضارع یمحق و یربی، تبیین چنین آینده‌ایست گرچه دور و بمقیاس عمر جامعه باشد. این خاصیت ذاتی ربا و در مقابل آن، صدقاتست، گرچه بعلل و موجباتی، ظهور نداشته باشد و بچشم‌هایی نیاید. همچون محاق ماه و هر حرکت آهسته و تدریجی، چه روبکممال باشد یا نقص، رونق بازار ربا. مانند شمع اکتسای ماه، میشود که چند دوری افزایش یابد و بکممال رسد، ولی چون اصل و از خود افزایشندگی ندارد، خواه نخواست و بکاهش

و تاریکی می‌رود. شخص رباخوار، چون پیوستگی سرمایه‌های معنوی و منابع خلقت و هماهنگی با قلوب و دستهای تولیدی خلق ندارد، هرچه هم سودش افزایش یابد و بازارش گرم شود کارش قابلیت رشد همیشگی ندارد و هرچه قابل رشد نباشد روباتاریکی و کاهش می‌رود. او با اشتعال آتش آزمندیش، دستهای تولید را فلج و دلها را پرازکینه می‌سازد و جز قدرت مالی و ستم، مدد و باوری ندارد و این با طبیعت جهان ناسازگار و محکوم به محاق است. همچنانکه هر روش و منطق محکومی، در برابر دلیل و روش روشنی، محق می‌گردد. و همچنین است اقتصاد جامعه‌ایکه بر پایه ربا باشد. با پولهاییکه از مراکز ربوی بدست طبقات و بازار می‌رسد در آغاز رونق و تشعشعی می‌یابد، سپس و بعد از دورانی رو به محاق می‌رود محاقی که تاریکی آن روابط اقتصادی و نیروهای انسانی و اخلاقی را چنان فرامی‌گیرد که همه چیز و هر حرکتی هر اس انگیز و همه روابط گسسته و طریق نجات بسته می‌شود و جز ترس و پستی و بیماری و فرومایگی و آلودگی و سرگردانی و ستم و آزمندی، در آن بچشم نمی‌آید. اینها را کسانی می‌بینند که بتاریکی خوی نگرفته زرق و برق ظواهر و تبلیغات گمراه‌کننده، آنانرا نفریفته باشد. رباخوار و جامعه رباخواری، که پیوستگی محبت و رحمت آن گسیخته و چشم و گوشان بسته و آلودگی فرورفته، رو به محاق می‌روند. چون: **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ** - چون اینها از کانون رحمت و محبت «خدا» و اشعه آن روی گردانده و غوطه‌ور در گناه شده و از جاذبه آن خود را برکنار داشته‌اند.

اِنَّ الدِّينَ اَمْنٌ وَّ عَمَلٌ الصّٰلِحٰتِ وَّ اِقَامَةُ الصَّلٰوةِ وَّ اَتَاؤُ الزَّكٰتِ لِهٖمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَّ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَّ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ این اوصاف، ابعادی مقابل رباخواری را مینمایاند: رباخوار، خودپرست و سودجو و گرایش بخود دارد و روبه محاق می‌رود. مؤمن، حق را می‌پرسد و بآن می‌گراید و بسوی روشنائی می‌رود. رباخوار کارش ناشایست و زیان‌بخش و بمقیاس بود خود است. مؤمن با مسؤولیت و بصیرت ایمانی که دارد، اعمالش شایسته و بمصالح خلق است. ربا منشأ پراکندگی و بروز طبقات متخاصم می‌شود، اقامه صلوات انسانها را از جوانب تفرقه انگیز می‌رهاند و افراد را با توجه به يك مقصد متعالی متحد و در يك صف در می‌آورد. سودجویی ستمکارانه، در برابر ایتاء